

تحلیل انتقادی کتاب « نظریه پسااستعماری و گُردشناسی» جلیل کریمی اثری در میانه‌ی گفت‌وگو شرق شناسی



دکتر محمد حقمرادی

نظریه پسااستعماری و گُردشناسی: دکتر جلیل کریمی؛ تهران: انتشارات نی؛ 1396



ISBN: 978-964-185-535-4

مقدمه

کوردها ملتی دیرین در جغرافیای سرزمینی خاورمیانه هستند و در کنار عرب‌ها، فارس‌ها (و در دوره‌های بعد، ترک‌ها) از ملت‌های بزرگ خاورمیانه به شمار می‌روند. بیش از یکصد سال است که قربانی سیاست‌ها و طرح‌های استعماری در منطقه بوده‌اند و در تحولات خاورمیانه، تاکنون خود را بازنده‌ی اصلی می‌دانند و بیش از

فلسطینیان خود را مورد هجوم و جنگ سرتاسری و همه جانبه می دانند. در این دوره و حتی پیش از آن نوشته های زیادی توسط دیگران (غربی ها، عرب ها، فارس ها و ترکها) در مورد جامعه، فرهنگ کردها و جنبش ها و حرکت سیاسی آنها نوشته شده است که در چارچوب گفتمان های استعماری و ناسیونالیستی نوشته شده اند. تعداد دانش آموختگان گُرد حوزه علوم اجتماعی بویژه جامعه شناسی در دهه اخیر رشد زیادی داشته است با این وجود تعداد آثار معتبر علمی با موضوع جامعه کردستان انگشت شمار است. در این راستا نقدی که همواره بر جامعه دانشگاهی کورد، بویژه حوزهی علوم اجتماعی وارد است، این است که اعتنایی به تاریخ و جامعه کردستان ندارند و عموماً با جامعه کوردستان که تجربه زیسته از آن دارند؛ نه به عنوان موضوع مطالعه خویش، بلکه تنها به عنوان یک مورد مطالعاتی و جامعه ای که نمونه آماری خود را از آن برمی گزینند، برخورد می کنند؛ اما کتاب «نظریه پسااستعماری و گردشناسی» جلیل کریمی از این لحاظ یک نمونه خوب و نادر است که «کورد» را به عنوان موضوع مطالعه خود بر ساخته و چون پروبلماتیک خود به آن روی کرده است.

کتاب خوب، کتابی نیست که - صرفاً - حاوی اطلاعات ارزشمندی باشد، بلکه کتابی است که ما را به تأمل وادارد و زمینه اندیشیدن، پرسشگری و بینش انتقادی را فراهم سازد؛ از این نظر، کتاب «نظریه پسااستعماری و گردشناسی» کتابی خوب به شمار می رود و زمینه نظری مناسبی برای تحلیل و نقد رویه ها و سیاست های فرهنگی و

صورتبندی‌های نمادین و گفتمانی که در پی به سلطه و انقیاد درآوردن سوژه هستند را فراهم می‌سازد و می‌تواند به فهم منطق و الگوی شرق شناسی در گفتمان فرادستان در چارچوب یک کشور کمک کند و چارچوب تئوریک و مفهومی خوبی برای نقد روندهای فکری، سیاست های فرهنگی و زبانی و گفتمان‌های روشنفکری در ایران فراهم سازد. همچنین این اثر باعث می‌شود کتاب هایی که توسط شرق شناسان درباره تاریخ، سیاست و جامعه کردستان نوشته اند و خود کردها نیز آنها را قابل ستایش و توصیه شده تلقی می‌کنند با رویکردی انتقادی نگریسته شود. این مسئله خلأ جدی تاریخ نویسی کوردها در مورد تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی خود را نشان می‌دهد؛ امری که تنها در پناه تبدیل شدن کورد به موضوع مطالعه و پروبلماتیک نخبگان فکری ممکن می‌شود.

بخش تجربی کتاب به گردشناسی اختصاص دارد که در حیطه‌ی گفتمان شرق شناسی و گفتمان کاوی استعمار که همان نظریه و روش ادوارد سعید و به تبع آن میشل فوکو است، قرار دارد؛ اما بخش اول کتاب، به نظریه پسااستعماری پرداخته است که تحت تأثیر روانکاوی پسا ساختارگرایانه‌ی لاکان است که نظریاتی متأخرتر است و به جهت هدف کتاب که نقد شرق شناسی در کتاب‌های گردشناسی است، ضروری به نظر نمی‌رسد. با این وجود بخش نظری کتاب خوب و سنجیده نگاشته شده است، اما بخش تجربی به همان اندازه بخش نظری قوی، منسجم و سنجیده نیست.

کتاب نظریه پسااستعماری و گُردشناسی، اثری خوب در حوزه علوم اجتماعی کردستان است و نیازمند توجه بیشتر جامعه علمی کشور و بویژه اجتماع علمی کردستان است و می تواند بهانه و دلیلی باشد برای مباحثه انتقادی حول موضوعاتی که طرح کرده یا نادیده گرفته است. به طور کلی این کتاب چون یک طرح پژوهشی به طرح مسائلی دامن زده است که می تواند توسط کسان دیگری توسعه یابد.

همانطور که از سطور بالا برمی آید، ارزیابی کلی من از این کتاب این است که کتابی خوب، منسجم، خواندنی و اثری بدیع در علوم اجتماعی جامعه کردستان است؛ اما برای اینکه ازمعرفی یکپارچه تحسین آمیز احمد محمدپور که در ماهنامه بیر و هزر شماره 8-9 چاپ شده است؛ فراتر برویم و بیشتر با ادعاها، منطق، مبناهای نظری و روشی و روح اثر درگیر شویم، به تحلیلی انتقادی نه صرفاً از این اثر، بلکه حوزه مطالعاتی آن دست می زنیم. نوشتن، عملی آفرینشگرانه، دشوار و پیچیده و پروسه ی بین الاذهانی است و در عین حال بر این باورم که نقد به نوعی ادامه متن و توسعه، تفسیر و غنی تر کردن آن است؛ به همین منظور من به رسم معروف و مأنوس از اینکه بگویم که کتاب چند فصل است و هر فصل شامل چه موضوعاتی است درمی گذرم و شالوده های روش شناختی و معرفت شناختی آن را به بحث می گذارم.

نقد روش شناختی و معرفت شناختی کتاب

یکی از ویژگی های نقد، سخن گفتن درباره کتاب و مبانی نظری مرتبط با آن، براساس منطق خود کتاب و نظریه پشتیبان آن است بر این اساس، معتقدم کتاب کریمی زیر سیطره همان گفتمانی است که خود آن را مورد نقد قرار داده است؛ یعنی همان گفتمان شرق شناسی که در ادامه سویه های معرفت شناختی این «در دام افتادگی» توضیح داده می شود، اما در ابتدا بهتر است به عنوان کتاب و طرح روی جلد آن بنگریم که روشنی بیشتری به مباحث بعدی خواهد بخشید. همانطور که می دانیم طبیعت گرایی، سنت گرایی، گذشته گرایی و زیبایی شناسانه کردن «دیگری» و امور عادی و روزمره، بخشی از استراتژی های استعماری و امپراتوری است.¹ طرح روی جلد این اثر که طرح یک دستمال سنتی را به عنوان زمینه انتخاب کرده است؛ متعلق به گذشته و سنت دانستن کورد و بازتولید همین نگاه زیبایی شناسانه کردن دیگری (که در اینجا «خود» محسوب میشود) است. اصطلاح «گُردشناسی»² در عنوان کتاب نیز به واسطه اینکه «ویژگی تعمیم یافتگی و کلیت گرایی گفتمان استعماری را به ذهن متبادر میکند که مطالعه در باب گُرد را به مثابه ی بررسی ابژه ای در برابر

¹ ر. ک: کوثری، مسعود و احمدزاده، مصطفی (1392) زیبایی شناسانه کردن دیگری، تحلیل رتوریک بازنمایی کردها در سفرنامه های غربی، مجله مطالعات جامعه شناختی، دوره 21، شماره یک

سوژه ی غربی بدل می‌کند³» طنینی شرق شناسانه دارد. نگاه سوژه محور شناسای غربی به ابژه‌ای یکدست، اثباتی و قابل شناخت در این اصطلاح مستتر است. این درحالیست که پسااستعمارگرایان از پسوند لوژی(شناسی) برای مطالعات خود در باب ملل دیگر استفاده نمی‌کنند. هندشناسی، آفریقا شناسی و کارائیب شناسی مرسوم نیست؛ همچنان که آمریکایی‌شناسی، انگلیسی‌شناسی و فارس‌شناسی وجود ندارند. بنابراین اصطلاح «کرد پژوهی⁴» و به پیشنهاد من «مطالعات کوردی⁵» جایگزین درست آن محسوب میشوند.

تفکر مدرن غرب، میل و شوق به کشف و رازگشایی از همه چیز از جمله شرق دارد؛ از سوی دیگر پیشگامی غرب در مدرن‌سازی و جایگاه هژمونیک آن، رابطه ای فرادستی/ فرودستی میان غرب و غیرغرب را در سطح جهانی ایجاد کرد؛ از این روی شرق شناسی بواسطه جایگاه غرب در مدرنیته ممکن شد. نقش پیشگامی غرب در مدرنیته و برتری آن در توسعه اقتصادی، صنعتی، نظامی و گسترش چاپ، ارتباطات و حمل و نقل هم شرق شناسی را ممکن و ضروری ساخت و هم غرب‌گرایی، غرب‌زدگی و میل به پذیرش شادباشانه‌ی سبک زندگی، موسیقی، مد و ذائقه های فرهنگی غرب را پدیدآورد. این موقعیت ممتاز به غرب هم قدرت گفتمانی و هم دسترسی

برای مطالعه بیشتر ر. ک: سجادی، بختیار (1397) نقد رویکرد شرق‌شناسانه‌ی کردپژوهی از 3
نظری پسااستعماری: با تکیه بر آثار اولیه و اصطلاحات گفتمانی، در دست انتشار

همان 4

⁵ Kurdish studies

گفتمانی می‌دهد که به واسطه آن می‌تواند به بازنمایی مثبت خود و بازنمایی منفی دیگری بپردازد. بنابراین شرق شناسی محصول مدرنیته و از اقتضائات آن است و هم بدون آن ناممکن است که کریمی به ارتباط شرق شناسی با آن نپرداخته است. مدرنیته ای که به شیوهی سرمایه‌دارانه تحقق یافت.

تمدن مدرن اروپایی تنها فرهنگ و تمدن قوم مدار تاریخ نیست، اما تفاوتی که با قوم مداری دیگر فرهنگ‌ها دارد به سرشت مدرنیته و پیشگامی غرب در آن برمی‌گردد؛ چون مدرنیته هم امکان وسیعی برای میل غرب و خیالپردازی برای کشف، تسخیر و کنترل شرق و تسلط بر «دیگری» و هم ابزار و امکان آن را فراهم کرد. از این منظر، هرچند کریمی در این کتاب، شرق شناسی را همدست استعمار و وجه گفتمانی آن می‌داند، اما آن را در ارتباط با مدرنیته و خصلت سرمایه‌دارانه آن مورد توجه قرار نداده است و امری تاریخی را به امری فاقد مکان‌مندی و زمان‌مندی بدل ساخته و از آن تاریخ‌زدایی کرده است. این در حالیست که فوکو رابطه دانش و قدرت را که در پیدایش علوم انسانی، تولد بیمارستان و تیمارستان و دیگر نهادهای مدرن، تبارشناسی می‌کرد؛ آن را در متن جامعه مدرن تحلیل می‌کرد.

کریمی، «دیگری» بزرگی به نام «غرب» و «خود» بزرگی به نام «شرق» را مفروض گرفته است اما اگر همچون بسیاری از پسااستعمارگرایان از لاکان پیروی کنیم، خود و دیگری پاره پاره است و به این اعتبار، شرق و غرب یکدست وجود ندارد. در عین حال هنگامی که از کورد سخن می‌گویید، همان نقدی که از شرق شناسان

طرح میکند که شرق را به صورت تعمیم یافته، کلی، ساده و یکدست می بینند، بر وی نیز وارد است که از یک کورد انتزاعی، تعمیم یافته، ساده و یکپارچه سخن میگوید.

نقد پوزیتیویسم و بطور کلی فلسفه و روش علوم انسانی، مطالعات انتقادی، نقد مارکسیسم، نقد تمدن غرب، فمینیسم، محیط زیست-گرایی، پسااستعمارگرایی، پسامدرنیسم، واسازی و مکاتب انتقادی دیگر، زمینه نظری و مفهومی نظریات پسااستعماری را فراهم ساخت. بنابراین نظریات پسااستعماری از دل نقد فکری و فلسفی تمدن غربی توسط متفکران غربی بیرون آمد و نقد شرق شناسی نیز زایندهی همین تأمل و بازاندیشی و منبعث از پویایی و زایایی فرهنگ غربی بود. مطالعات پسااستعماری به نوعی در تقابل با شرق شناسی و همچون «دیگری» آن خود را معرفی کرده است. مطالعات پسااستعماری و نقد شرق شناسی به شیوه سلبی خود را در تقابل با گفتمان، مفاهیم و زبان شرق شناسی بنیاد گذاشته و تعریف کرده است.

اگر روح تصویری که شرق شناسان ترسیم کرده اند، تحقیر است، این احساس در خود انسان شرقی نیز وجود دارد و انسان شرقی در مواجهه با شکوه و امکانات دنیای مدرن به حقارت در برابر غرب می رسد و آن را بازتولید می کند. شیفتگی به غرب، مخلوق گفتمان استعماری و شرق شناسی نیست، بلکه خواست و میل مردم به رویاها، ارزشها، امکانها و امکاناتی است که مدرنیته، امید رسیدن به آن را در دل مردم افکنده است؛ امری که منتقدان شرق شناسی آن را نادیده

گرفته اند و کریمی نیز به تبعیت از آنها، مسئله را از این زاویه ننگریسته است.

اگر شرق، موضوع گفتمانی غرب است؛ غرب نیز موضوع گفتمانی شرق است و همواره غرب دلاتگر مادی‌گری، فساد، تباهی اخلاق، سرزمین کفر، استعمارگری، عقلانیت ابزاری، فاقد احساس و عاری از معنویت و دهها صفت منفی دیگر بوده است. همانطور که کریمی در مقدمه کتاب آورده است غیریت سازی نه پدیده ای محدود به اروپا و نه محدود به دوره مدرن است تمدن های بزرگ و ادیان نیز همواره هویت خود را در پناه برساخت دیگری برجسته کرده اند. اما تفاوت آن با دوره اخیر شرق شناسی و اروپا محوری، استفاده از دانش علمی برای برساخت دیگری و وجه و شأن علمی بخشیدن به شناخت خود از دیگری و در نتیجه آن را طبیعی، بدیهی و خنثی نشان دادن است.

غربی ها تمایل به نوشتن، ثبت، نگهداری و آرشیو کردن دارند. این خصیصه در کشورهای خاورمیانه‌ای وجود ندارد. تاریخ بسیاری از کشورها از جمله ایران باستان، براساس نوشته های مورخین یونانی روایت می‌شود و حفظ و آرشیو کردن بسیاری از کتب، اسناد، نقشه ها و اشیاء باستانی مدیون غربی هاست و گر نه احتمال از بین رفتن آنها بسیار است. هم اکنون نیز شرق بویژه کشورهایمانند ایران کمتر به پژوهش حتی درباره خود، گردآوری اسناد، پژوهش های مردم شناختی و باستان‌شناختی و بطورکلی نوشتن درباره خود دست می زنند. این نشانه تفاوت فرهنگ غرب و شرق و یک خصیصه بارز

غربی هاست. بعلاوه بخشی از بازنمایی منفی شرق در گفتمان شرق شناسی، ناشی از مطلق و معیار پنداشتن فرهنگ و بینش غربی و نسبی گرایی فرهنگی است. اما به همین طریق نقد شرق شناسی نیز این نسبی گرایی فرهنگی را در نقد خود لحاظ نکرده است.

پژوهشی که توسط شرق شناسان انجام شده لزوماً شرق شناسانه نیست و نمی‌توان آن را همدست استعمار دانست. قدرت می‌تواند از هر دانشی، روایت متناسب با خود را جعل کند و آن را به تسخیر خود درآورد و در دستیابی به قدرت یا حفظ آن، مورد استفاده قرار دهد. کتب دینی نیز بیشتر از هرمتن دیگری، قابلیت آن را دارند و همواره نیز مورد استفاده قدرت قرار گرفته‌اند. توصیف و روایت غربی از شرق لزوماً سوگیرانه، شرق شناسانه و نادرست نیست. نمی‌توان هر نظرگاهی از سوی غربیان را که روایتی متفاوت و انتقادی از جامعه شرق دارند اولاً سوگیرانه و در نتیجه همدست تلاش‌های استعماری و امپریالیستی برای تسلط بر شرق دانست؛ چون در این صورت کمتر متفکری را می‌توان یافت که او را بری از رویکرد شرق شناسانه دانست. اما اینکه چگونه غربی‌ها می‌توانند به مطالعات و پژوهش در مورد شرق بپردازند بی‌آنکه کار آنها شرق شناسانه و همدستی با استعمار نو باشد؛ پرسشی است که کتاب پاسخی به آن نداده است. کریمی بنا را بر این گذاشته است که امکان شناختی حقیقی از شرق که سوگیرانه و به تبع شرق شناسانه نباشد، وجود دارد بنابراین میتوان پرسید، چگونه یک مستشرق میتواند به مطالعه شرق

بپردازد بدون آنکه کار او سوگیرانه و منطبق با الگوی شرق شناسانه نباشد؟

کریمی از الگوی نظری و روشی ادوارد سعید پیروی کرده است و همانطور که می‌دانیم سعید نیز یک فوکویی است؛ با این وجود کار کریمی در این کتاب نشان می‌دهد که وی در دایره‌ی فلسفه‌ی سوژه مانده است و در آن چارچوب دست به نقادی زده است. وی به جای تحلیل تاریخی تبارشناسانه از چگونگی بوجود آمدن گفتمان شرق شناسی و شرق، پدیداری گفتمان استعماری و شرق‌شناسانه را از نظر زمانی و مکانی تعلیق می‌کند و در همان حال شرق شناس و از آن مهمتر سوژه‌ای استعلایی به نام منتقد شرق شناسی را مفروض می‌گیرد. این سوژه‌ی استعلایی به دانشی از حقیقت شرق آگاه است که با آن، بازگمایی مخدوش و غیرحقیقی شرق شناسان را بر ملا و ابطال می‌سازد. نمی‌توان تمام کار علمی شرق شناسان درباره شرق را تحت کلیتی واحد به نام شرق شناسی درآورد و کلیتی یکپارچه و یکدست از مطالعات درباره شرق ارائه کرد. اگر شرق شناسی رویکردی پوزیتیویستی دارد و ادعای عینیت دارد، منتقد شرق شناسی نیز برای شرق عینیتی قائل است و هم رویکرد خود را عینی می‌پندارد. هر گزاره‌ای و به طریق اولی هر گزاره انتقادی فی نفسه ادعای اعتبار را درون خود دارد؛ بنابراین ملاک و مبنای اعتبار نظریه پسااستعماری یا نقد شرق شناسی چیست؟ آیا ملاک شرق شناسانه یا حقیقی و غیرشرق‌شناسانه بودن، میل ما و اقتضائات قدرت نیست؟

کشف، برملا کردن و ابهام زدایی متون استعماری، که نظریه پسااستعماری بطور عام و شرق شناسی بطور خاص در صدد آن هستند، همان رویکرد و منطق استعماری و شرق شناسانه است که در پی کشف شرق و ابهام زدایی و عریان کردن حقیقت آن بود. نقدی که بر گفتمان شرق شناسی وارد می‌شود، تصویر کردن شرق چون یک کلیت یکپارچه، یکدست و تعمیم یافته است. به نظر می‌رسد، کریمی نیز همانند برخی دیگر از منتقدان شرق شناسی، خود نیز چنین تصویری از شرق و کردستان را در ذهن دارد. به همین دلیل است که سعی در افشاء و ابهام زدایی از حقیقت شرق و برملا کردن تصویر غیرحقیقی و مخدوش شرق شناسان دارد. به همین دلیل وی در دام منطق شرق شناسی افتاده است؛ چرا که کلیتی از شرق را در ذهن مفروض گرفته است که با تصویرسازی شرق شناسان ناسازگار است. کلیتی که حاوی حقیقتی است که شرق شناسی آن را تحریف کرده است یا تصویری دیگرگون و متباین از آن ارائه کرده است.

با وجود اینکه روش تحلیل گفتمان و بطور کلی روش تحقیق کیفی به نمونه گیری هدفمند و نظری دست می‌زند و نظر پژوهشگر نقش تعیین کننده ای دارد، اما مسئله‌ی دیگری که در خصوص روش شناسی این کتاب می‌توان اشاره کرد، این است که کریمی منابع فارسی، عربی، ترکی و اسلامی که کوردها تحت سلطه سیاسی و گفتمانی آنها هستند را بدون استدلال روش شناختی از مورد مطالعه خود حذف کرده است؛ بعلاوه تعداد کم موارد (کتاب‌ها) و تعداد کم شواهدی

که از آنها نقل کرده است چالشی پیش روی اعتبار ادعاهای کتاب می‌نهد.

مؤلف نگاهی متن‌گرایانه را در مورد گُردشناسی داشته است و زمینه تاریخی، مدرنیته، استعمار و سرمایه داری را مورد توجه قرار نداده است و همان نقدهایی که از این منظر بر نظریه پسااستعماری وارد کرده اند و کریمی نیز در پایان بخش نخست کتاب خود ذکر کرده است؛ بر کار وی نیز وارد است. البته چون کریمی از ابتدا حیطه کار خود را محدود به تحلیل گفتمان کرده است؛ میتوان او را از این نقد رها نمود. متن مندی تحلیل گفتمان آن را از توجه به تاریخ دور می‌سازد این اثر نیز به همین دلیل یک کار غیرتاریخی است؛ درحالی‌که جامعه شناسی و علوم اجتماعی بدون اتخاذ رویکرد تاریخی و ملاحظه تاریخ در حد توصیف امر واقع باقی می‌مانند؛ همچنانکه این اثر نیز به همین دلیل، در سطح حوزه مطالعات فرهنگی باقی مانده است. هنگامی که موضوع نقد، مسئله ای تاریخی است؛ نقد درون گفتمانی به امری خود ارجاعی و خودبسنده تبدیل می‌شود که پایه‌های اعتبار روش شناختی خود را متزلزل می‌سازد؛ از این روی نقدی که کریمی از منابع گُردشناسی ارائه کرده است؛ نقدی خود ارجاعی است. پرسشی که می‌توان مطرح کرد این است که وی متون تاریخی شرق شناسان را به محک کدام داده‌های تجربی از تاریخ جامعه کوردستان نقد کرده است.

کورد پژوهی: شرق شناسی یا شرق

وضعیت گُردها بیشتر از آنکه مولود گفتمان استعماری باشد ناشی از سیاست های استعماری و تقسیم و مستعمره کردن آن و در عین حال گفتمان های ملی گرایانه و مذهبی دولت های حاکم بر کوردهاست که به پیروی از ناسیونالیسم فرهنگی حاکم بر پروسه ی دولت - ملت سازی، کوردها را چون دیگری بر ساختند که استعمار داخلی و فرودست سازی نتیجه منطقی آن بود. دولت ها و گفتمان های حاکم درون کشورها نیز همان الگوها، کلیشه و تصویرهای شرق شناسانه را در مورد فرهنگ های درون خود به کار می برند. نگاه شرق شناسانه و الگوی آن بیشتر در گفتمان فکری دولت - ملت های حاکم بر کردها تبلور یافته است که سعی در تحمیل برتری فرهنگی و اخلاقی خویش و فرودست سازی از کردها داشته اند و به تبع آن به انواع شیوه های غیرگفتمانی سرکوب، ستمگری و خشونت دست یازیده اند و با کاربرد خشونت گفتمانی و غیرگفتمانی می خواستند کردها را به ملتی مچاله شده تبدیل کنند. بنابراین تحلیل و نقادی گفتمان های هرژمونیک و فرادستانه غیر از شرق شناسی اهمیتی بسیار دارد.

برای مثال محمدرضا شفیعی کدکنی در سخنانی، ملت های غیر فارس زبان را به دلیل اینکه به تصور ایشان کسانی مانند حافظ و فردوسی ندارند که به جنگ با شکسپیر انگلیسی بروند؛ شایسته تدریس و آموزش نمی داند، نمایانی وجه فاشیستی آن در نگاه به زبان و استدلال نابخردانه ی آن، مرا در اینجا از پاسخگویی بی نیاز می سازد اما آنچه

از منظر این نوشتار مهم است تطابق این نگاه با دیدگاه اروپا محورانه و نژادپرستانه ی ژول رومن عضو فرهنگستان فرانسه است آنجا که میگوید: «نژاد سیاه تاکنون یک اینشتاین، یک استراوینسکی و یک گرشوین نداشته و هرگز هم نخواهد داشت»^۶.

ملت های غیرحاکم (مانند کوردها) که به مثابه «دیگری» و همچون «شرق» در درون جغرافیای سیاسی دولت - ملت ها، بازنمایی می-شوند؛ و گونه ای از استعمار داخلی و مدرنیته وابسته و گزینشی و تبعیض و نابرابری را تجربه می‌کنند و دولت ها تنها قوم حاکم را نمایندگی میکنند و بنابراینه دلیل عدم دسترسی گفتمانی، آثار شرق شناسان، صدای آنها شد و آنان را از فراموشی رهانید و در شأن ملتی متمایز از تُرک ها، فارس ها و عرب ها بازشناسی کرد. این مطالعات به اصطلاح استعماری باعث شنیده شدن صدای کردها زیر صداها و گفتمان مسلط و استبداد حاکم بر کشورهای شده کردها در جغرافیای سیاسی آنها زندگی می‌کنند. کردها عموماً از آثار غربی ها در مورد خود استقبال کرده اند و آن را مفری برای رهایی خود از نابودی و سرکوب نمادین دانسته اند.

ر. ک: نظریه پسااستعماری و گردش‌ناسی، جلیل کریمی صفحه 108، سال 1396 نشر نی

سخن پایانی

به واسطه اینکه مطالعات پسااستعماری فرهنگ را موضوع مطالعه خود قرار می‌دهد، جلیل کریمی مطالعات پسااستعماری را ذیل مطالعات فرهنگی معرفی کرده است؛ اما مطالعات پسااستعماری جنبه رادیکال، رهایی بخش و تاریخی دارد که آن را از مطالعات فرهنگی که نقد محافظه کارانه‌ی رویه‌های فرهنگی نظام‌های ستمگرانه‌ی موجود از جمله نظام سرمایه داری است، متمایز می‌سازد. اگر به رابطه بنیادی نظام‌های معرفت و نظام قدرت اعتقاد داریم، گفتمان شرق شناسی و نقد پسااستعماری (نقد شرق شناسی) در یک منطق قرار می‌گیرند. پرسشی که از لحاظ روش شناسی و هم معرفت شناسی مطرح است این است که مبنای اعتبار نقد شرق شناسی چیست؟ چگونه میتوان به لحاظ روش‌شناختی و معرفت شناختی پاسخی استدلالی به آن داد؟ به نظر من برای پاسخ به آن باید به استوارت هال برگشت که تکیه بر موضع و حقوق اقلیت‌ها و ستم‌دیدگان یا گفتمان فرودستان را را مبنای نقد قرار می‌دهد. اگر نگاه عمیق و در عین حال پراگماتیکی به مفاهیم تفاوت و دیگری و صلح داشته باشیم نیازمند فراتر رفتن از نقد شرق شناسی و واسازی بنیان متافیزیکی دوگانه انگاری‌های شرق و غرب هستیم. نقد شرق شناسی نیازمند اندیشه و روش واسازانه است.

چون نظریه و اندیشه تنها یک بازی فکری نیست و به حوزه نظر و اندیشه محدود نمی‌ماند و اساساً برای درون ماندگاری در فضای

اندیشگی تدوین نشده است بلکه به جهت تاثیر بر دنیای اجتماعی و تغییر آن به تقریر درآمده است. بنابراین هیچ متفکری نمی‌تواند به پیامدهای عملی، اخلاقی و سیاسی اندیشه خویش، نیندیشد و در برابر آن احساس مسئولیت نکند. نقد شرق شناسی هرچند به مدرنیته‌ی بازاندیشانه کمک می‌کند؛ اما می‌تواند با یکسان پنداشتن مدرنیته با غرب و رجوع دوباره به «بومی گرایی»، «غربزدگی» و «بازگشت به خویشتن» مدرنیته و ارزش‌ها و نهادهای مدرن و دمکراتیک را نیز با مشکل مواجه سازد.

مطالعات پسااستعماری دانش جایگزینی را پیشنهاد می‌کند که روایت فرودستان نامیده می‌شود، اما نباید چون یک رژیم حقیقت دیگری با آن و نقد شرق شناسی برخورد کرد که در صدد ظاهر کردن حقیقت شرق و ابهام زدایی و ابطال دانش شرق شناسی است. نقد شرق شناسی نمی‌تواند جایگزین شرق شناسی شود. بنیاد وجه انتقادی مطالعات پسااستعماری باید بطور بین الازدھانی مورد مباحثه قرار گیرد تا خود به برساخت رژیم حقیقت دیگری منتهی نشود.

این متن به صورت اختصاصی جهت انتشار در سایت خانه

کتاب گُردی به نگارش درآمده است و هر نوع بازنشر آن با

ذکر منبع «سایت خانه کتاب گُردی مجاز می باشد.



Website: www.kurdishbookhouse.com



Telegram: <https://t.me/kurdishbookhouse>